نعوت منشور عارفیه

جلسه شانزدهم

۷۹/۵/۳۱

ناقص و مصدوم

از مجموعه آقای حسنی

نعوت مفتتح قادسیه مولانا جمال الملة والدین سید عطاء الله المحدث الحسینی الشیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

معتکفان درگاه بارگاه قبول وملازمان عتبه علیه وما محمد الا رسول رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چنین روایت می‌کنند از حضرت بانصرت سلطان تخت شریعت برهان تخت حقیقت خاتم سواد میدان اسرار صاحب نظر شادروان انوار گل بویای زمن لی مع الله بلبل گویای چمن قل هو الله گوشه‌نشین زاویه فقر الفقر فخری خانقاه ومن یطع الرسول فقد اطاع الله شمس فلک رسالت بدر چرخ جلالت در درج سروری در برج مهتری نعت ۱ ای پرتوی ز عکس جمال تو مشتری الانبیاء

نعت ۲ مصباح مشکوة رسالت مفتاح خزاین جلالت محبوب خاص الخاص اتیت عند ربی محبوب صاحب اخلاص لا ینام قلبی منشی خطه جبروت منهی خطه ملکوت مطلع آیات اسرار مطمح انظار ابرار نعت ۳ نگهبان کنوز فاوحی الی عبده ما اوحی ونکته‌دانان رموز وما ینطق عن الهوی چنین روایت می‌کنند از خواجه یثرب وحرم شمع جمع کرم خلاصه موجودات کاف نون راز دار سر مکنون خورشید افق سیادت جمشید مسند سعادت فرقه‌پوش مهد قربت جرعه‌نوش خلوت محبت نعت ۴ چاکران درگاه رسالت وخادمان بارگاه جلالت روایت می‌کنند از سید انبیا ورسل ثمره شجره توکل عالم عالم غیب وشهادت خطیب خطه نبوت وافرت گل بستان شریعت بلبل گلستان حقیقت چشمه مکارم اخلاق معشوق دل وجان عشاق سبب علوت کونین رحمت عالمین نعت ۵ ناظر دیوان احسان منظور عنایت سبحان بانی رسالت انا ارسلناک الا رحمة بلبل خوش آواز فضل

فضل من الله ورحمة محرم حرم وصول ممدوح وما محمد الا رسول جمال وجه یقین بدر فلک ان للمتقین نعت ۶ کشاف غمام غم مقدام میدان کرم مجاهد کارزار وجود از عدم بدرقه قافله امم بدر صدر کرامت شمع جمع قیامت در بحر تکوین مهر سپهر عکین گوهر کان علم مشیرکان حلم زهره آسمان نبوت زهره بستان فتوت نعت ۷ فاتحه دفتر افضال خاتمه بکر اقبال سیمرغ قاف قدس شهباز باغ انس صاحب مسند کنت نبیا وآدم بین الماء والطین نازنین حجاز بالبشر وما ارسلناک الا رحمة للعالمین طوطی سخن سرای وما ینطق عن الهوی بلبل بستان سرای سبحان الذی اسری شهباز بلند پرواز انا سید ولد آدم عندلیب خوش الحان وعلمک ما لم تکن تعلم اگر دبدبه رسالتش کسری درگاه کسری افکنده وفتحنا در جلالتش قصر قیصری درهم شکسته آن شهباز گشاده بال که فرش در سایه اوست آن سرافراز متعالی خال که عرش کمترین پایه اوست نعت ۸ خواجه عالم سید ولد آدم آن مظهر ذاتی که سرآسمانی در قالب او آن صافی صفاتی که لهب زنده کانی در مشرب او حلقه صبح در حلقه گیسوی او حلقه ماه بر زنجیر موی او زیبایی مهر اندرسته دندان او شیرینی شکر در بسته خندان او بهشت لاله ازگلزار طبیعت او خورشید شعله از چراغ شریعت او عاقل نازکی از باغ شکفته شیر وان اعکس روی او ماه دو هفته بهشت جنت هشت سایه پیش نور او سپهر چیست هفت پایه پیش معراج قدر او نعت ۹ صاحب مجاهده خلوتگاه والذین جاهدوا فینا شیخ خانقاه احینی مسکینا واستنی مسکینا آن فقیر باش غنی نما آن عزیز عجم کشا امام محاریب ساجد وجود شاهنشاه دل این هفت خرگاه کبود سلطان ملک عریض بسیط بی‌نوایی صاحب قرآن ادم ومن دونه تحت لوایی شاه سپاه اصفیا ماه بارگاه اجتبا محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات

اشملها ١٠ شاه انبیا ماه اصفیا نور دیدهٔ آدم سرور سینهٔ اهل عالم رسول ثقلین
نبی خافقین صاحب سنت فطر واضحی عالی منزلت والضحی پیشوای عشاق
رهنمای آفاق خطیب انجمن قدس عندلیب چمن انس آن سروری که صبح عید سعادت
غرهٔ دلربای او بود شب قدر سیادت طرهٔ عنبرسای او بود علیه من الصلوات
النامیات اصفاها ومن التحیات الزاکیات اوفاها ٥ ١١
سید انبیا بنی روم و بطحا دوای جمع مروه و لب دوای صفا آن مهتری که دولت
خانهٔ نبوت بوجود او تمام شد تتمهٔ فضایل انبیا بوجود باجود او با نظام شد
سید انبیا و مرسلین خاتم اصفیا و نبیین شمع جمع رسل هادی طرایق و سبل
شفیع زلات امم پیغمبر عرب و عجم ١٢ سید سادات عالم منبع سعادات
دبادم شمع دودمان ان الله اصطفی آدم صاحب قران حل و حرم آن پیغمبری
که ذات عالی صفاتش از معایب نفسانی و مثالب جسمانی مجرد بود و صفات
بابرکاتش از اضافه بافعال حنیفیه مبرا و بکلمات شریفه منور [illegible]
از انبیا را بر خصال شرعا و مزهبینه و بعد از انقضاء مدت حیوتش
هیچکس را در قواعد شریعت غراء آنحضرت مجال تغییر و سعی تجدید نه و فعل
مبارکش از مصدر وحی مشتق و حال دونکار ماضیش بر تمثال ایام مستقبل
بر نهج حق امر مطاع و نهی واجب الاتباعش مضارع حکم الهی و ابنیه کلمات
تامانقش مؤید بتاییدات نامتناهی هر آن عاقل سالم العقیده که امتثال مثال
صحیح شریعتش بر خود لازم کردانید درجات ثوابش مضاعف باشند و هر آن
مقبل المزاج ناپسند بده که از ملازمت عتبهٔ علیا حضرتش متعدی کشت و برافقت
عقل ناقص و تدبیر اجوف غیر سالم خویش بتسویلات غیر زکیه و خیالات دنیه
مقرون شد و از متابعت سنت سنیه اش مفروق ماند با دغام عذاب الیم د

اعلاد ایاب

املاک ابا بغیر مستقیمش مؤاخذ کردانند کوهر جواهر معادن طی بنان بلاغتش رموز
فضایل کاملهٔ عالم در جنب کمال نبی همالش مفهوم حروف زواید نفی و عصیان
از اصول لعقاید اهل عرفان بمساعدت جوانمرد حمایتش محذوف وعین الکمال
حجر دخذلان از مطالعهٔ صحایف توحید بوستان بمیامن تولیب رعایتش محجور
١٣ خواجهٔ مازاغ طوطی باغ بلاغ در درج بها اختر برج طه شهنشاه جرکاه
لولاک چابک سوار مضمار افلاک قصاید قد رشصت جهان بخش تهی دستان
دلش از جام مدام معرفت چیست که وعلمک ما لم تکن تعلم بخشنده هر چه بود و بخشاینده
هر چه هست که لیغفر لک الله ما تقدم دری که عرش و فرش در سلک وجودش
سفته که لولاک لما خلقت الافلاک عالمی که نقش لوح در نظرش درس نکشته
که علمت علم الاولین والآخرین شهریاری که اهل دو عالم در سایهٔ علم او که آدم ومن دونه
تحت لوائی خزینه داری که ودایع لطف سبحان بهر مایهٔ او که ولسوف یعطیک
ربک فترضی باشادتی خامه قدر اجاک زد که وانشق القمر بجدوت عبادت
شکر را بر خاک زد که انا العرب والعجم بشفاعت در خزاین لطف کشاید
که شفاعتی لاهل الکبایر من امتی بطاعت تاج عصمت از تارک مبارک
ملک بر باید که انا اعلمکم بالله واخشیکم والضحی صفت جبین او واللیل
اذا سجی نعت کیسوی مشکین او خاتم النبیین نقش نگین او انا فتحنا
طراز استین او وینصرک الله نصرا عزیزا نصرت و تمکین او ١٤
افتاب فلک سروری حاکم ممالک مهتری طاووس بستان رسالت طوطی اشیان
جلالت مرکز رایت درایت مظهر هدی للهدایت مجاهر کاروان
امر کن بد دقایق و دایع سخن غواص دریای براعت چابک سوار مسند
شفاعت صدر بیدر عالم سرور اولاد آدم شمع جمع انبیا چراغ شبستان

انفصح ٥
لك فتحا مبينا ٥

اصفیا نادادج کرامة کشتی موج قیامة شاهد جهان افروز مجاهد شرک سوز
عطابخش بی دریغ سغام کذار بی تیغ حاکم حکیم بی حیف سیاست نمای انا النبی السیف
خواجه که عالم غلام او صاحب رایی که جهان بکام او سلطانی که بر منبر از خطبه
بنام او صیادی که مرغ ابد کرفتار حلقه دام اوست ١٥ بلبل باغ بلا غ سروبستان ما
زاغ کل بویای چمن لی مع الله عندلیب کویای بخن قل هو الله صدف لآلی
معالی مشرف بانوار لاینزالی مجاهد معرکه ملکوت شاهد مدارک جبروت
انکشت نمای محافل محشر شاهد خوش لقای قل انما انا بشر طفل جانش
باخلاق الطاف صمدیت بشیر عنوان نامه نامش از دیوان احدیت بشیر ونذیر ١٦
مظهر زلال ورنا مظهر جمال توصفا ان عالی پایتی که اقطاع دولتش آسمان
وزمین بود ان مؤید رایی که سایهٔ همای دولتش از مغرب تا مشرق اقصا
چنین بود ان سابق وجودی که عالم هنوز در رحم عدم جنین بود که در
شناشیان ازل نامش سید المرسلین بود ان فایض جودی که ادم هنوز در سلاله
ماء وطین بود که در دیوان احسان ابدی منصبش سلطان سلاطین بود
ان پیشروی که در فضای ایجاد هنوز نه دود اسمان و نه غبار زمین بود
که از جناب کبریا باوی خطاب طه ویس بود ١٧ نقطهٔ دایرهٔ
موجودات واسطهٔ اظهار کاینات قاضی سرای انس ساقی شراب قدس
محرم الم غیب محرم عالم غیب مخاطب خطاب فذکر مبارز لشکر قم فانذر
برده باد بنکوکار انا سنلقی علیک زبان بودار بلغ ما انزل الیک آن
خواجه که از شرق تا غرب آسیا آن دولت اوست از زمین تا اسمان ایوان
شریعت اوست والضحی سوکند بروی نیکوی او والیل اذا سجی قسم
بموی چون از فراد ختم نیکبختان رخسار او شب قدر مقبلان کیسوی

٨١

٩

اشارة

بر تعدی وکتبان دست تعدی کشادا کشت ان حاکم عادل از او کین کشید هر
دوران بقا در جنب تصرفات شریعت نافذ او وبهمت اوکوتهی شیر دلیر بیشهٔ فلک پیش
سک پاسبان قلعهٔ غزت او کم از روباهی ان مهتری که در دوستی همتش این زمین نغاخت
که طوطی عشق دادیم از فضل خود مارا شکری فرمای آتنا فی الدنیا حسنة آن
سروری که دولتش در بندکی این کاری ساخت که طوق بندکی از قبول خود کردی
فرمای اهد قومی فانهم لا یعلمون ان مقبلی که نوای سعادت چنین می زد که
اختصاصی دارم در باب ایشان نظری فرمای ان کاملی که بجمال امت نظری
فرمای ان کاملی که بحال امت چنین می پرداخت که دردمند شوق دارند از
دریای رحمت خود کهری فرمای زان لعل پر از خنده شاه شکری فرمای
از جان دل بین ما ما خبری فرمای هم مهر مشتاق هم برد عشاقی چون رحمت افاقی
ما را نظری فرمای ای شارع با تمکین ای واضع شرع ودین بکشا صدف پروین
ما را کهری فرمای ان سلطان درویش سیرت که از برای دعوت تا جبهٔ کوسفند
بخانهٔ ابو ذر وسلمان فرستد وان درویش سلطان همت که هشت جنت پر
از نعمت را در نظرش جلوه دادند بکوشه چشم در ان ننکرید سه سید اولین
واخرین سند انبیا ومرسلین دیباچه هدی ورحمة للمؤمنین صدر
بیت نبوت بدر کامل اسمان فتوت ومروت فرخ منظر فرخنده سیما
انا املح معجز دم منطق از زمای انا افصح بحشوای زمرهٔ اولوا الالباب مقتدای
هر عالم ودستکیر هر جاهل یا انکه تراست سدره منزل یا قدر تو منزلی
نازل عالم همه حق تست وهر چیز کان حق تو نیست هست باطل دین تو بقوت
نبوت ذات تو بمعجز ودلایل برکنده ز جای کفر چنین افکنده بجاه بحر بابل
ان بحر حقیقی که او را نه غور بدید شد نه ساحل ماهی است درخت که شستش نقص

سرو بیت قدرت که نیستش ظل • در ملک تو مدح جوهر جابع • در کوی تو صد چو بلبل نالان
از فیض هوا عیان نشد گل • کشتا زعرق جبینت حاصل • ای بوی خردت فزای صبح
در دست تو سنگ کرده تسبیح • نعتهان پیغمبری می شوی که دریای امال خفقان
اولی اب بوده کسرای نقیعة • رای ثوابش طرق و مسالک ثواب را بذوی
الالباب نموده که ثم جعلناک علی شریعة • جنان فیضت جنانش مورد وعان
واجب الاذعان ورتل القرآن ترتیلا • زبان فصیح بیانش مفراییه وانی هیأت
انا سنلقی علیک قولا ثقیلا • راقم رقم انی انا النذیر العریان • ناظر حکم ان الله یامر
بالعدل والاحسان • ان زمین منزل آسمان محفل که قصر او قدر ما او بود • وان
سفینهٔ فضل و عرفان که بحر ادنیهار او بود • عمر نوح از ایام فتوح او دمی شد • و بمدد
همت او از امت او هر عالمی عالی شد ۷۴ راهنمای سالکان طرایق و سبل مشکل
کشای طالبان جزو وکل • مقصود کاینات • مقصد مکونات • منظور نظر
ربانی • خلعه صنع یزدانی • معمار خطهٔ شریعت و طریقت سردار عرصهٔ شریعت
و حقیقت • دارندهٔ سراپردهٔ ایمان • درندهٔ پردهٔ کافران • آن سرو جویبار
الهی و نخل او • چون سرو در طریقت هم سرو هم جوان • مهر از نای مهرهٔ بازوش هوش
عقل • حلقه بگوش حلقه گیسوی مشکینش و جان • ان پیغمبری که تیغ یمان در
یمین ایمان نهاد • داغ جبان بر جبین شیران نهاد • قوت دین متین موقوف
به نبوت او بود • ملت حنیفی بسته صولت او بود • از لفظ گوهر امیز او جهان پر
گهر • از زبان شکر امیز او عالم پر شکر • دنیا به نزد همت او هیچ • بلکه از هیچ کم
عالم کون و مکان در نظر همتش بیننی بهشتی متهم • کیمیای شفاعت او
مس عمل پر تقصیر امت را زر کرده • صدای ندای جمعه و جماعت او طوق طاعت
در گردن نجاشی و قیصر کرده • امین عالم وجود • نگین خاتم جود • مورد اسرار تعالی

متق

بددیی که اولو العزم کواکبند و ماه او • ای عرب وای عجم چاکر و هندوی او • رومی
ترک و حبش خاک سر کوی او • نافهٔ مشکین ز شرم باز جگر خون شود • گر شنود از
صبا بوی سر موی او • روز حساب و شمار وقت جزا و عطا • پشت همه عاصیان
نیت مکرددی او • ان فصیح زبانی که در میدان فصاحت گوی بلاغت بچوگان
مرحمت از جمیع عرب بعربا دبوده • و در معرض محاربه و محاباة هیچکس از فصحاء فصیح
بیان و بلغاء ملیح زبان با او برابری نتوانست نمود • ان صاحب صدر ربنا
سل منا وان بدر عالی قدر اولم یروا انی الله جعلنا حرما امنا حابک سواد سنا
اهتدا • صف شکن مجمع اصطفی صدر صفهٔ صفا بدر خطهٔ وفا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم ۲۲ شاه جهان آفرینش ماه آسمان دانش و
بینش • سلطان مسند جاه و جلال • ترجمان معهد عظمت و اقبال • ان بزرگی
که جمیع قیامت روز کار و تمام اکاسرهٔ بزرگوار بر خوان احسان او مهمان
شده • و بدولت متابعتانش در عرصهٔ بحر و بر و مملکت ختک رتبهٔ حضر والیاس
کامران شده • ان صباح روح رواح حبیب • وان برق سیف باران سیب
لمن عطوسایش طیبا فزای دشت طیبه • و مفاخر عظمت نمایش بر عتبهٔ سرا
پردهٔ دعوت نشانده عتبه و شیبه • ان نور بخش انجم فلک در انجمن ملک
ان کامل و مستحرم محترم لم تحرم ما احل الله لک ۳۲ مصباح مشکوة
رسالت مفتاح اغلاق کفر و ضلالت • جامع اصول شرع و سنت قامع
فصول شرک و بدعت • نجم فلک سعادت • کوکب سپهر سیادت • بلبل فردوس
شفاعت • عندلیب ریاض عبادت و طاعت • گلبن روضهٔ انوار ربیع
حدیقهٔ اسرار • کاشف اسرار بنیان وحی و الهام • صاحب بیان رسالت
و پیغام • مجرد معارف عوارف پیغمبری • مقرر احیاء سنت دین پر هدی

سیاح بحر هدایت سیاح شه کفایت مبین منهاج کرامت معین معراج استقامت
رادی منازل ارادتی حاوی محامد صدق و تقوی صراف نقود حقایق
کشاف عقود دقایق مبعوث به تیسیر مهمات امت منعوت بحل اشکالات
ملت درصدف بحر وجود گوهر تاج وجود منظور نظر حضرت معبود
صاحب مقام محمود ساقی حوض مورود خلاصه سر هر موجود معجزات
باهراتش نامعدود شفیع روز موعود مستحق مدح و ثنا و درود اهل
دل بی نظر از عنایت او مقصد و مقصود محروم از انعام عامش
در هر دو عالم مردود نسیم عبیر لطفش خوشبوی تر از مشک و عنبر و عود
۲ منبع طاعت و معدن پرهیز واسطه زوال ملک قیصر پرویز اخلاق
عمیمش دلاویز اوصاف کریمش مشک آمیز لطفش جان فزا و قهرش خون
ریز در حلق دشمنان خاک از باد سیاستش آب زلال بمثال آتش تیز ۲
حضرتا بحضرت طبیب قلوب و شفیع ذنوب فقرا و مساکین را محبوب و
رب العالمین را محبوب علم رسالتش مرفوع و منشاء نبوتش منصوب
بملة خلیل منتسب و برحمة جلیل منسوب بیت ای ذات تو با لطف الهی
مصحوب از فضل تو لم عفو گناهان مطلوب از سیل عنایات تو کافر
ممنوع و ز درک حکایات تو غافل محجوب ۲ پیغمبر ادیب بی پرورد
نسیب شریعت مطهرش رجوع آن بیش گناه را بهترین طبیب مبین
لطایف حبب الی من دنیاکم النساء والطیب آن مجد مجتهد مصیب
آن شهریار صبا سپاه ربود دستگاه شمال مرکب جنوب جنیب هر که
بذیل متابعتش متوسل گشت اوست عاقل ارجمند لبیب و آنکه از دایره
متابعتش محروم ماند فما له فی الآخرة من نصیب ۲ رسول بحق

مقبول مطلق کار دین از عنایات او با رواج و رونق کشاف هر مشکل مغلق
کشید گردون در فضای هوای محبت او معلق جمیع خیرات و مبرات از انوار کمال او
مشتق و در تبلیغ رسالت مؤید و موفق و در مقام لی مع الله در تجلیات جمال
الهی مستغرق ۲ ما سکاف آفتاب جبین سحاب برقع عرصه میدان کمالش
از آسمان و زمین اوسع مخاطب بخطاب فاصدع امام رسل و هادی سبل فخر
انبیا و صدر مجمع از درر اوصاف و مناقبش عرش مجید مرصع بیت القصیده
نبوت را حسن مطلع هر که از نظم متابعتش محروم افتاد در دهر و جهان گشت
مضیع ع ای عرش کرم موسع از جوهر نام تو مرصع ۲ عالی همتا زاغ
طوطی قفس بلیغ عندلیب چمن بدیع واسطه آفرینش هفت عرصه و نه کنبد و
هشت باغ چمن آفرینش با چمن اهل بینش با حشم و چراغ در مملکت دعوتش
ابر و آب و آفتاب و ماهتاب بسقا و مشاطه و طباخ و شاغ اسماع
اوصاف جمیلش مستجلب آرام جان و کام روان و قوت دل و قوت دماغ
مصرع ای ماه سیاه چشم مازاغ ۲ بیت آفتاب ماه شکاف نافه سرمه
عبد مناف مه با انبیا و اشراف بنی ستوده اوصاف وسیله ایجاد
کاینات نور رابطه اتصال دون بکاف اوصاف کمالش زیاده از
الوف و آلاف بیت نردبانش فلک شب معراج دیده با نقش لک برد مصاف
بیت ای مه مهر گسسته ماه شکاف وی فرق فلک بخاک پایت زده لاف
ای روی تو فرق نه بی صلب نزار گیسوی تو مشک نافه عبد مناف
۱۲ آن سیدی که سرور پیغمبر است مؤید را آیتش قرآن است مبین
آیتش تیغ زبان است بعثت الی الاحمر و الاسود او را مسلم است از سلت
الی الخلق کافة او را الوان است خلوتگاهش بالای هفت قبه

کرودونست کنیزان امتش خیرات حسان که نعت حسن ایشان کانهن الیاقوت
والمرجانست هرچند هشو دکنی ملا کمالتش دوصد چند انست هرکه در صحیفه محیای
انورش نظر کرده باشد بیاورد که مکن وجود لطیفت مرکب از جانست که
این کمال ولطافت ورای انسانست ۵ نعت آن پیغمبری مثنوی
که قاب وقوسین حجره اوست احدی الحسنیین اجره اوست جن الجنتین
روضه اوست عینین مطالبین چشمه اوست الفقر فخری حرفه اوست
رب اشرح لی خرقه اوست ابیت عند ربی صفه اوست لی مع الله وقت تحفه اوست
یحبهم ویحبونه سره اوست جذبة من جذبات الحق نقده اوست واشوقا
الی الرفیق الاعلی جرعه اوست وماهی الا ذکری تحفه اوست سبحان الذی
اسری خطبه اوست ولسوف یعطیک ربک فترضی وعده اوست وما ارسلناک
رحمة للعالمین حلوه اوست امام جمیع المرسلین مظهر رسول رب العالمین محمد
قدوه بنا لکان مسالک نجابة زبده مالکان ممالک اطابة ماه تابان مطالع
سرودی خورشید درخشان سپهر پیغمبری آن پیغمبر باذل دریاکف ابرنثار
از دین پرور شیر دل شمشیر گذار آن ملک سپاه فلک رام آن نبی خوان نبی تام
آن نقطه دایره بناهت آن دایره نقطه وجاهت ای سدره ستون بارگاهت
کونین غبار خاک راهت کردی نه وهفت جادر از ترک آن روز که فقر شد
کلاهت ۵ بهترین بهتران عالم نقاده طوایف اولاد آدم وجیه خطه ملکوت
بنیه عالم جبروت ناظر اوراق شریعت ناشر اطباق طریقت وحقیقه مرکز
امانت دایره مرکز تضرع واستکانت ای ذروه لامکان مکانت معراج ملک
آستانت آن شهسواری که نقره خنگ فلک چون تقدیر شب قرب او برانت از
غبار نعل براقش بیک کاهل اشتیاق خود زین کشید وآن شهریاری که ماه شب دوجون

شکیبا اوان سروی که هنوز پا از کمین عدم در صحرای وجود ننهاده بود وپرده
نیستی از چهره هستی برنداشته که آفریدگار کون ومکان فضایل او را صفه داده
وشمایل او را وصف فرموده ودر جریده ثنا فضل او نوشته وطینتش آب
بهار سرشته بکمال لطف در خلقت او هویدا کردند خلعت بر دربای او پیدا کردند
سپاه انبیا را پادشاه سماء رسالت را او ماه ۵ بحر اطهر ان الله اصطفی بدر انور
والنجم اذا هوی طوطی خوش سرای وما ینطق عن الهوی طوطی بستان سرای
فاوحی الی عبده ما اوحی ۵ مرکز دایره رسالت مصطفی
دایره جلالت خلاصه سرادقات نقاوه چهره موصل ارباب وصول
بذروه علیاء وصال وسیلة اصحاب عقول بمعارج کمال امام محراب لقد
کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة پیر خانقاه وادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة ممهد قواعد محاسن اقوال وافعال واحوال منشی مناشی
عمال نیک رجال سلطان برهان ان الله اصطفی برهان سر هو الذی ارسله
بالهدی سید ابرار سند اخیار خلاصه ادوار حبیب حضرت آفریدگار کلاه او
از لعمرک سخن کذا ریضیق صدرک سرو چمن رسالت خورشید فلک جلالة
ماه آسمان احترام شاه بارگاه احتشام واسطه آفرینش نجوم واجرام جنبش ملک
علام صدرنشین صفه صفا بحر کرم وینبوع جود ووفا دُر دریای کرمت
وسحا معلم محکمه علمه شدید القوی حمای همای سبحان الذی اسری وقد
زینای ثم دنی فتدلی کشورکشای فکان قاب قوسین او ادنی ماه
روی والضحی نقطه دایره آفرینش الکشتهای عالم دانش وبینش حلقه
خاتم انبیا واسطه قلاده اصفیا شاکر باید دعوت لودعیت صاحب بقلم
ابتدی ما اوذی نبی مثل ما اوذیت شهریار عالم شرع انجحار امل دورع

در صدف دریای ازل صبح افق علم وعمل گلبن چمن مقصود منظور نظر معبود
دوحهٔ شجرهٔ دین ثمرهٔ غصن یقین صدر بارگاه کبریا سرور جملهٔ انبیا صدف
گوهر حکمت گوهر صدف رحمت سپهر شکاف وانشق القمر قمر شکاف جوزا
کمر صف شکن امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله دشمن
افکن ومن لا یجب داعی الله طوطی شکرخای انا افصح عندلیب خوش نوای انا
افصح آیهٔ صحیفهٔ جود وغایهٔ لطیفهٔ کرم وجود خسرو سیارگان اصحابی کالنجوم
آفتاب مطالع معقول ومعلوم خواجه کونین رسول ثقلین مقصود کاف
کن بلبل گلبن سخن خطیب منبر قل عندلیب انجمن فخر وکل عنقاء قاف نبوت
شهباز فضای فتوت باز آسمان رسالت آفتاب فلک جلالت لمه ان سرور
که اول شعله که از مقدحهٔ کاف وکن بجست نور نبوت او بود که اول ما خلق الله
نوری واول قطره که از سحاب احسن خیام در کام صدف وجود فتاد در معتقد گشت
جوهر ذات شریف او بود چون پرتو جبین مبینش بر شیطان افتاد شد
که اسلم شیطانی باشارت انا امل کثیر الفضائل بلیش ماه مهر انگیز در صحن فلک
بدو پاره شد که انشق القمر بفرمان واجب الاذعانش مهر سکوت از دل
هواهر بیابان برداشتند تکلم الظبی معی محمد مصطفی احمد مجتبی آفتاب
ماه شکاف نافهٔ ناف عبد مناف دیدهٔ مردم دانایی مردم دیدهٔ بینایی
آسمان آفتاب جلالت آفتاب آسمان رسالت در دریای جود دریای در
مقصود گوهر کان حقیقت کان گوهر طریقت آن شب که ساز کر بیان
ولادت باو رد همه عالم را آیین نو دبستند که قد جاءکم من الله نور
وکتاب مبین وانجم که به بندگی سر آورد صواغ عنایت از بهر او تاج
افسر آورد لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون صدری که انبیا موکبند شاه او

مشرق انوار سبع المثانی سردار ممالک کن فیکون راز دار سر مکنون خرقه پوش تهمک قربت
جرعه نوش خلوت محبت پیشوای اهل بصیرت وبصارت مقتدای زمرهٔ خطارت
ونظارت رضوان جنان سرای درت جبرئیل امین امین بارت کرده آسمان متوج
بمو یمن قدم زد کوارت این پنج ستون خانهٔ شرع قایم بوجود چار یارت
اول بوجود ثانی اثنین صدیق که بود یار غارت ثانی عمر است انکه ز دخت
او ساخت بنای استوارت ابریست سیم کان حیایش شد تازه وکشت زادرت
باغی است علی ولی عهدت کو بود وصی حق گذارت داری دو گهر که تاج عزت
آراسته زان دو گوشوارت این گل عرقی است از تو مانده بر روی زمین بیادگارت
سردار رسل امام کونین سلطان سریر قاب قوسین نعت آن پیغمبری می شنوی
که روی ورای او در نور عالم آرای که والشمس وضحیها قبلهٔ مناجات وامت را به قبلهٔ
حاجات رساننده که فلنولینک قبلة ترضیها کلی که مایهٔ وجود او بود مخمر آدمی شد
خاکی که شرف قبول او یافت قبلهٔ عالمی شد آن مقبول عقول وآفاق وصول در آن
روز با سوز ولا یقبل منها شفاعة آن هشیار کننده مجنون دان ومن دیگر
ارنه دوران بمیامن بیان صحیح وتبیان فصیح اقتربت الساعة بجز ذخایر
ودر راه همت او غبار نشانی ابر از ازار شرم موهبت او اشک افشانی
سر دیوان اهتدا بید آسمان اجتبا ستارهٔ سعود لقای والنجم اذا هوی بلبل خوش
نوای ما ینطق عن الهوی شاهد جهان افروز مجاهد شرک سوز خواجه لولاک
شهنشاه لولاکما افلاک مرهم دلهای دردناک تو بحری وهر دو کون خاشاک
خاشاک دو در دون بحر خاشاک زد معجزات شب ولادت بر طاق سرای کسروی چاک
رفت آتش کفر فارس بر باد شد آب سیاه ساوه در خاک در دیدهٔ همت نیامد
دریای جهان به نیم خاشاک تو بحر حقیقتی از آن روی داری لب خشک وچشم نمناک

تست
باسیر براق تو چو مهره سنگین شده پای برق چالاک * از طبع تو زاده است دریا وز نسبت
گوهر پاک این دلق هزار میخ نه تو پوشیده بخانقاه هفت افلاک * مرد و دو تو شد به پیره زر
زین است سمند و دیده تاک * قطب شش هفت سیصد احیاد کرده ون دو شش نه
ده و چار * نعت آن پیغمبری مثنوی که در دو زبان بحر و بر داشت * دوش امشان
در خلوت سبحان خاصان ملک را چون حلقه بر در داشت * آن روح طره صباح
غره مه دیافته از فیض زلال و هرا بتره مره الهره * گشاده لب و بیکه دهان
گشاده شکر در صورت مهر عزنام او نکوید بسته میانی که ز این مقام ابراهیم مکه
و حجر و حطیم در طریق عبادت جز خاک کوی او نبرید * شهنشاهی که ملک
هفت آسمان و زمین او را مسلم * دشمنان او را نصیب در این جهان زبان تیغ
و در آن جهان تیغ زبانه که واغلظ علیهم و مأویهم جهنم * خواجه کونین
رسول ثقلین * نبی فریقین * صدر حرمین * سرور خافقین * مصلی قبلتین *
محرم خلوت سرای قاب قوسین * معزز بدر و احد و حنین * جد حسن و حسین *
ای دیده تو آفتاب کونین * ابروی تو طاق قاب قوسین * چون چشمه کوثر لب تو
یک چشمه ندیده چشم بحرین * حیرت دلم بغرق تا بوک * از لعل تو یک شکر کند دین * زلفت
چو عقاب در عقب بود * بر بود و نشد در عقابین * کرد دیده من سفید کرد *
خاک تو بس است قرة العین * در غار غم تو جان ما را * در تو بس است ثانی اثنین *
چون تو می دهد بخورشید * نور دی که ز او ستاین همه زین * تا چتر بر آفتاب نبردی * بردی
گز بر تو تست نور کونین * عطار در این سخن بروفت * از مطلع کیف مطلع آن *
نعت آن پیغمبری مثنوی که عطار دو بیت با کلک تدبیر از عد فضایل و احصاء تهلیل
او در هلاله و آفتاب بار تو تاب از غره واضح و طره لایح او در خجالت کرد و جهان را
به یکبار ندید و او به یکنظر هر دو دید * بر روی زمین مکه و مدینه چو تو دد ته

عیب
بینا و آن نور هر دو دیده * لوح جهان از نقش شرک آب تیغ او مغسول * کلید باب فراغت
جهان
بکف بی عیب او در آمده که الا من ارتضی من رسول * سید انس و جان برقع افکنده
سباح دریای رسالت * سیاح بیدای جلالت * مفتاح خزاین نبوت * مصباح دفاین فتوت
خلوت گزین معبد المؤمنین رؤف رحیم * صدرنشین و انک لعلی خلق عظیم *
ای گاه تربیت صفت خلق تو رحیم * وی گاه صفدری برک لشکر تو بیم * الکف بیخ نق
که تیغ است ابداً * سکن خم او کند سیاه را دو نیم * با لشکر تو پای که دارد چو با شدت
قضا نام زر داد خانه خاک و مبنا زد دم نسیم * وز راه شریعت بر خلق عالمی * و زبان ازدری
تعقیم تو خدای چنان کرد از ازل * کامد چو راه حق همه جنبه تو مستقیم * نعت آن
پیغمبری مثنوی که شریعت همه پیشانش ز دیعه جمیع خیرات بود که ثم جعلناک علی شریعة
علیات
من الامر خلاص کننده متابعان در آن جهان از جر و در این جهان از حمران برحمت
و اثق به پایه ذل همت * و آن بیکبار کنند دل کنا مکار آن بشفاعت بی بضاعتان
امت * دوزخ از وصل رخ تو دشمنان در موج آرد * غلطانی دوستان در هوای آفتاب
روی او چون ذره در هوا با وج لده * الم نشرح لک صدرک بیان حال سخاوت
جوانمردی او * و رفعنا لک ذکرک نشان مردمی و مروت او * صاحب معراج افلاک
زیبنده تاج لولاک * رافع ابنیه اصطفا * ناصب الویه اجتبا * صاحب دل لا
کیلی * مهمان ابیت عند ربی * آن عالم آرایی که جولانگاه سمند همت او چرخ گردان
بوده و منزلگاه تن ستمندش زاویه ام القری از ذروای فرش * واز
برای تخفیف گران باران و شفاعت گنه کاران تحلقی پای او گرفته و او ساق عرش
کوب بود
آن سروری که قبول او اصل مطالب آمده و او قبول ابوطالب با طالب آمده * چو نان آل
کعبه را مقام ساخت چون از قوم غالب بود بر همه غالب آمد * آن صواب رای
محراب آرای جان او را حق به ستایش و زبان او حق ستاء * دل امکان کم

معرفت ومحبت سینا ودر درج شوق میورت انا ودرج در فضای طاعت اوامل راحت
ساحت در او مرکز استراحت محرم راز سبحانی مهبط فیوض تجلیات ربانی
تاج دار مسند لعمرک وتخت نشین بارگاه لولاک مطاع ملوک ومتبوع املاک
کشاینده گره مشکلها فتح کننده مقفل دلها دریای مواج رسالت سراج وهاج جلالت
ای برده زمه سبق جهالت وافکنده عرق کل از خجالت زنان روی نکوی افتابی
ناطق بنزیه زوالت برخاک زده جبین شاهان وار شکسته بلالت
نعتان سعمبری می شنوی که دریای درافشان برعندلیب کلشن احسان اوست
افتاب درخشان لمعه از انفاس چان اوست کمر سپهر دار مه درخش چه لسان اوست
او دونیم آمد تا در عرضه شب ... طوق دق او در کردن کردون افتاده
تا در دی دراز دی که درامت نجوم هدایت ورجوم اهل غوایت نام شده نسیم خوش
نکهت خلق او در خارستان مکه ومدینه وازنهالهای خشک آن کلهاء اقبال آن
وتسنیم وافی عذوبت لفظ او بباد تمی بوطن خاکساران اهل کفر باریده چند کنه
صفحاء دل افشان از ... ظلم وحیث شرک شسته سراج منیر الخلق نور کلم
محا بضیاء الدین دجن الغوایه محمد المحمود احمد حامد محمد نبران الردی والصلالة
ان رسولی که با وجود صد هزار آزار در وقت قدرت بر اجیبان عالمی بخشی
وکناه همه را بدی می بخشیده بر مغافرت دوستان دشمن پرست او چون ابی
می بارید ودر نظر دشمنان خنجر او چون برق می درخشید عالم غالم غیب
وشهادت پیشوای اهل هدایت وسعادت ان افتاب ماه شکاف ذهره
جبین کردسم براقش تاج تارک علیین تا صدر عالی افتاب شرع دین
قد داد داعرش اعظم چون زمین یک پیاده در رکابش عقل کل سکوار اندر
صفش روح الامین در ازل منشی را ونحر بشیر تا ابد طغراش ختم المرسلین

... ... بسم الله الرحمن الرحیم هست صلای سر خوان کرم
... ... خوان رهش بر بود اغاز بسم اللهش دیو که غارت کر
... تیهش از خنجر این بسمله است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
... الرحمن الرحیم قال بعض العلماء هذا تعلیم من الله سبحانه وتعالی
... لیذکروا اسمه عند افتتاح القراءة وغیرها من الاقوال والاعمال والاشغال
... ابترکا وتیمنا به وعلما را اتفاق است بر انکه در این کلام شی مضر است
... که ان مضمرات ای ابدا وا واقرؤا او تبرکوا بسم الله الرحمن الرحیم و
... اند که خبر مقدر است ای بدأت او ابداء او ایمن او اتبرک
الرحمن الرحیم واحسن انست که این فعل مقدر کنند که از قبیل فعل
اکر قراءت می کنند مناسب این است که قرءت یا اقرء تقدیر کنند
... ... اکل تقدیر کنند واکر ...
... تقدیر کنند وقس علی هذا ومحققان برانند که
... از اولیات از اول جهت تعظیم اسم خداوند رحیم و
... از ... ناپسندیده مشرکان
... در هر کاری ... اتبدا میکردند و طیفه
... ... اصنام کش ومقصود بسازد
... ... ومعبود ... اسم لیس معنی بسم الله ان
بنام خداوند ابتدا می کنم یا قراءت می کنم یا تبرک وتیمن میجویم
... بای استعانت است چنانچه در کتبت
... بای ... است چنانکه ... یعنی در حالتی
... بنام خدای تعالی ... باتام عظما ...

میکنم ضاحد ... کویداین وجه هم احسن وهم ابعد است ...
اکه استعمال باء مصاحبت در کلام فصیح اکثر واشهر است اما ا...
موافق مقتضی مقام آنست که اسم الله عمده باشد در کلام ...
التی غیر مقصوده بالذات بود وجه در این معنی سوء ادب است ...
والف را در کلمه بسم در میان با وسین انداختند جهة کثرة استعما...
وبا را بعوض او بلند کرده‌اند تا اشارة باشد بالف محذوف ...
ایضا ابتداء کتاب مجید بحرفی عالی باشد واسم نزد بصریان از ...
که بمعنی رفعت وعلوات مشتق است چه اسم رفعت وشعار مسمی است ...
نزد کوفیان از وسمه که بمعنی علامت است مشتق است چه مسمی با ...
شناسند والله علم ذات واجب الوجود جامع جمیع صفات کم...
مستحق جمیع ثنا وسپاس است واختلاف است علما اکه مشتق از ...
یا نی بعضی بر آنند که مشتق نیست حتی که جمعی از علما مبالغه نموده ...
کرد در اشتقاق او بحث کویند وخلیل بن احمد از ائمه لغت و
نحو وحسین بن فضل علی از علما تفسیر ومحمد بن ...
وشافعی از اهل حدیث ومتابعان ایشان برآنند که مشتق ...
وبسیاری از اهل لغة ونحو وعلماء تفسیر و ... حدیث ... باشد که ...
ودر مأخذ اشتقاق او وجوه کفته‌اند بعضی از آنها را انشاء ...
بیان کنیم وجه اول آنکه از آله که بمعنی سکن است مشتق است
الهت الیه ای سکنت الیه وبنابرین وجه اصل کلمه الله آله
الف لام ... اول او زیاده کرده‌اند برای تعظیم ... یقال
همزه را برای کثرة استعمال حذف کردند ولام در لام ادغام کرده

وی ... سرآسیمه وحیرانند در معرفت وی سید الطایفه جنید بغدادی قدس سره
اعلی کلمه که در باب معرفت کفته شده اینست که سر در ارباب تحقیق ... او
فرموده که العجز عن درك الادراك ادراك اعتصام الوری ... شیخ ...
اوره نیست عقل جان از کمالش آکه نیست عقل کل کیخسرو دفتر او نقش کل
یک پیاده از در او بجز خودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بیا و توان ...
وجه چهارم آنکه الله مشتق است از لاه یلیه لیها ای احتجب واصل کلمه ...
براین تقدیر لیه بوده باشد یاء متحرك ماقبل مفتوح را قلب بالف کردند لاه شد
الف ولام در اول او زیاده کردند ولام در لام ادغام کردند الله شد وبنا برا...
ذات واجب الوجود را الله میکویند جهة آنکه باز داشت دیدها از دیدن حجم
خود از شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه پرسیدند که معنی الله چیست
المستتر عن درك الابصار المحتجب عن الاوهام والاخطار ...
که مستترات از دریافتن نظرها ومحتجبات از ادراك اوهام وخاطرها محل ...
از عظمت ... بر جمال حق ... سته ... طلق بر آن جمال ...
بوشنه که حضرت فرموده حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی
بصره من خلقه کر برقعی فرونکشاید بر این جمال در شهر هر که کشته شود در ...
تست از محقق صمدانی شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره منقولست که فرموده دل
صدیقان بقهر پاره کرده جکر ایشان را در آب انتظار آب کرد ایند وخود را
به هیچکس ننموده ولنعم ما قیل آستین بر روی ونقشی در میان افکنده
خویشتن پنهان وشوری در جهان افکنده هیچ نقاشت نمی بیند که نقشی بر کشد
وانکه دید از حیرتش کلك از بنان افکنده این دریغم می کشد کافکنده او منا...
در میان عالم وخاصان از زبان افکنده وباید که بدانی که این حجاب واحتجاب ...

شد و بنابر این وجه گویا ذات واجب الوجود را بنابر این اسمی گویند که سکون و آرامش
و اطمینان دل مومنان بنام اوست چنانکه در آیتی دیگر میفرماید الا بذکر الله
القلوب ∴ ای نام تو آرام دل خسته من ∴ خار غم تو بجای گلدسته من ∴ من
دست نیابم از کلید کرمت ∴ تا باز کنی کار فرو بسته من ∴ وجه دویم آنکه الله را از
اله که بمعنی فزع است گرفته اند یقال اله الرجل اذا فزع من امر نزل الیه و بنابر این
وجه اصل کلمه الله ولاه شد و بنابر این وجه ذات واجب الوجود را بنابر این الله
گویند که خلایق را اگر از جایی فزعی رسد در پناه رحمتش درآیند ∴ ای بد
بناه همه ∴ کرمت عذرخواه همه ∴ مرویست که در روز جنگ احد مشرکی
شمشیر کشید تا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم زند طلحه بن عبدالله
خود را سپر حضرت ساخت شمشیر بر دست او آمد و مجروح ساخت طلحه
شل شد در آن حالت طلحه گفت اه پیغمبر فرمود که ای طلحه اگر بجای آه یا الله
می گفتی چشم باز میکردی هفت آسمان تا عرش خدا دیدی بی حجاب می دیدی
نام تو در صبوح ممدوح من است ∴ در هر نفسی خیال تو روح من است ∴ هر کس
بود جان مرا همیشه باید که ∴ تا نام تو در سینه مجروح من است ∴ وجه سیوم آنکه الله
مشتق است از وله که بمعنی حیرت است و واله کسی را گویند که حیران
بود از جهت فقد و رفتن محبوب خویش و وله بمعنی شدت شوق نیز آمده
و اصل کلمه الله بر این وجه ولاه بوده باشد و او را بهمزه بدل کردند زیرا که
در طرف واقع شده بود اله گشت باقی اعلال در وجه سابق گفته شد و
بنابر این وجه ذات واجب الوجود را الله گویند زیرا که خلایق واله
شوق جمال وی ∴ عاجزند در ادراک جلال وی ∴ اسیرند در قبضه قدرت
وی ∴ سوزان و نالان اند از شوق رؤیت [illegible] وی ∴ سرمستند از شراب محبت

...ين

دونلر [illegible] وقد [illegible] اوتوز

دونلری [illegible] ... كرم ويرو ودجه

... ايدم [illegible]

... اری نبليجه ... ان ... لسد

... غذبه [illegible]

[illegible]